

میگوید هر چه گفتی از حدیث مرگ همه چنانست که مرگ کاری صعب است پس چون
وفات کرد و او را در آن کور که شیخ ابو عثمان فرود برده بود و من کرد و بعد از آن بخوابید و در
گفتند حق سبحانه و تعالی با توجه کرد و گفت با من عتاب نکرد و چنانکه جباران و بزرگواران
کنند اما مذاکره کرد که ای ابو القاسم بر چه پس از وصال انفصال گفتیم نه یا ذوالجلال
لا جرم چون مراد لحد خفا و ند با حد رسیدم رحمت الله علی

در ذکر ابو الفضل حسن حسینی رحمه الله علیه

آن حامل امانت آن عامل دیانت آن عزیز بی بدل آن خطیری غلیل آن سوخته حب
الوطن پیروقت ابو الفضل حسن رحمة الله علیه چنانکه روزگاری بود و لطیف زمان و جهان
بود و در تقوی و محبت و معنی و فتوت و درجه بلند داشت و در کرامت و فراست
از اندازه بیرون بود و در معارف و حقانین انکشت نمانی بود و مولد او از حسن بن
و پیر شیخ ابو سعید ابو الخیر اول او بود و هر گاه که شیخ را قبضی بودی گفتی اسب زین
کنند تا ما بچ رویم بسر خاک او آمدی و طواف کردی تا آن قبض برخواستی و هر
مرد که شیخ ابو سعید را بودی و اندیشه حج تطوع کردی او را بسر خاک ابو الفضل فرستاد
گفتی آن خاک را زیارت کن تا مقصود تو حاصل شود یک روز از شیخ ابو سعید پرسید
که این همه دولت از کجا یافتی گفت بر کنارجوی آب میرقم میر ابو الفضل از آنجانب و بگر
میرفت چشمش بر من افتاد و همان دولت از آنجاست امام خراجی نقل کرده است که گوئی بوم
بجلی رفتی بوم از محلتها به طلب توت برو ختی شدم که مگاه و شاخ آن نیز بوم میر ابو الفضل
گوئی برگزشت من برو خنت بوم مراندید هیچ شک نکردم که از خود غایب است بدل حاجت
بحکم بنیاط سر بر آورد و گفت بار خدا یا یک سال پیش است تا تو مرا وانگی زر مذاوی
که موی سر با کنیم با دوستان چنین کنی گفت در حال همه عصیان و اوراق درختان زمین می

ایضا و گفت عجب کاری همه تعریف ما اعراض است کشایش دل را با تو سخن نتوان گفت
 نقلت که در سرخس جوانی بود و اله کشته و نماز نمیکرد گفتند چرا نماز نمیگفت
 آب کجاست دستش گرفتند و بسر چاه برود و ولود و نمودند سیزده شبانه روز دست
 در وی زده بود که نخبند بر ابو الفضل گفت او را در خانه باند کرد که دور کرده شتر عنت
 نقلت که یکروز لقمان ^{بنی اسرائیل} سرخسی اینزدیکت بر ابو الفضل آمد او را دید بزوی در دست
 گرفته گفت در جزو چه میجویی گفت همان چیز که تو در ترک این میجویی گفت این خلاف حرام است
 گفت خلاف تومی بینی که از من سبسی برسی که چه میجویی از منستی هشبار شو و از هشباری بیدار شو
 تا خلاف بر خیزد و ای که من و تو چه میطلبیم نقلت که یکی پیش ابو الفضل آمد گفت در سر
 ترا خواب دیدم مرده و بر جنازه نهاده پیر گفت خاموش که آن خواب خود را دیدی که اشیا
 هرگز نمیرند الا من عاش با الله لا يموت ابدا شیخ ابو سعید گفت بسرخس شدم
 بر ابو الفضل ^{بنی اسرائیل} گفت ناشب در آید که پرده سرش بود شب در آمد گفت تو قاری ای
 نامن مذکور باشم من بچشم و بچوئه بر خواندم او بقتصد تفسیر کرد که فکر نبود و یکی یکی مشابه
 نشد تا صبح بر آمد او گفت شب رفت و ما بنوزانده و شادوی ناکفته
 شب رفت و حدیث ما پایان رسیده شب را پر کنه حدیث ما بود در از
 شیخ ابو سعید گفت از او پرسیدم که سر حدیث گفت تو گفتی سر حدیث گفت هم تو
 گفتند و عایی بکن که باران نمی بارد گفت بسیار دیشب بر من بزرگ آمد گفتند چه کردی
 گفت ترسیدم و اخروم یعنی من قطعم چون من خنک شدم همه جهان که بر من میگرد و خنک شود و گفتند
 که و عایی بکن برای این سلطان تا مگر به شود ساعتی اندیشم کرد ایضا گفت پس خروم می آید
 این گفتار یعنی خود او را در میان بسپید و گفت از ماضی با و کنید و مستقبل انتظار کنید و وقت
 وقت را باشد و گفت حقیقت عبودیت و و خیر است حسن افتخار بخدای و این اصول عبودیت
 است و حسن اقتدا کردن بر رسول خدای و این آنست که نفس را در هیچ نصیب و در

مست نقلست کہ چون وفاتش نزویک رسید گفتند ترنسلان جامی در خاک کنیم
 کہ خاک مشایخ و بزرگانست گفت زینہار من کیستم کہ مراد جوارجنابان قوم و در خاک کنند
 بر بالایی آن تل خواہم کہ در آن جا بکہ خراباتبان و دوال بازان در خاک نذر برایشان
 مراد خاک کنند کہ ایشان برحمت او نزویک باشند کہ بیشتر آب تشنگان
 را دہند کہ ایشان محتاجند
 و کریم عطا بہ محتاج و در حمد علیہ

در ذکر ابوالعباس ستیاری رحمہ اللہ

ان قبلہ امانت ان کعبہ و بابت ان مجتہد طریقت ان منفر و حقیقت ان افتاب سنواری
 شیخ عالم ابوالعباس ستیاری رحمہ اللہ علیہ از ائمہ وقت بود و عالم بعلم
 شریعت و عارف بمعارف و حقایق ایسی مشایخ را دیده و ادب یافته و اظرف قوم
 بود و اول سیکہ در مرو سخن حقایق گفت او بود و فقیہ و محدث و مرید ابوبکر واسطی
 و وابتدای حال او چنان بود کہ از خاندان علم و ریاست بود و در مرو و بچکس را ورجا
 در مجلس و بیت او تقدم نمودی و از پدر میراث بسیار یافت جملہ در راہ خدای شہر
 در و مار موی و پشت از آن حضرت پیغام بہ صلوات اللہ علیہ از ابا گرفت حق تعالی
 برکات آن ویرا توبہ و او و ابوبکر واسطی ہستاد و بدرجہ رسید کہ امام صنغی شہر متصرف
 کہ ان طایفہ را ستیاریان گویند و ریاضت او با جدی بود کہ کسی اورا مغزی میگردد گفت پای
 می مایی کہ ہرگز در عصیت کامی زرقہ است نقلست کہ بکر و زبیر دوکان بقالی
 رفت تا جو زرد ہم بردہ ابقال شاگردا گفت کہ جو بہتر کرین شیخ گفت ہرگز جو زردی
 شاگرد را ہمین وصیت کنی گفت نہ لیکن از بہر علم تو میکنم گفت من علم خود بقاوت میان
 دو جو زرد ہم و ترک کرت نقل است کہ اورا بچکر منوب کردند و از آن جہت پنج بیابا
 شد تا عاقبت حق تعالی آن برو سہل گردانید و سخن اوست کہ چگونہ را و توان برد

این در لوح محفوظ بر نوشته بود و چگونه خلاص توان یافت از چیزی که نقصان
 بر او بود نقل است که بعضی از حکما و پیرا گفتند معاش تو از کجاست گفت از
 تنگ کرد اند معاش را هر آنکه خواهد بی علی و فرخ کند روزی آنرا که خواهد
 علم و لغت تاریخی طمع مانع نور مشاهده است و گفت هرگز ایمان بنده راست است
 هر تنگ بر ذل همچنانکه صبر کند بر عز و گفت هر که نگاه دارد دل خویش با خدای غرور
 مدق خدای تعالی علم و حکمت بر زبان او روان گرداند و گفت خطره بسیار است
 و سوسه اولیا و ذکر عوام را و غم فساق را و گفت حق تعالی به نیکویی نظر بر بند
 اند غایب کرد از رخس در حال از مکر و هی که هست و چون نظر به خشم کند بر و حالتی پیدا
 آرد از وحشت که هر بود از و بگریزد و گفت سخن نکفت از حق مگر کسی که محجوب بود از و
 کسی پرسید که معرفت چیست گفت بیرون آمدن از معارف و گفت توحید آن است
 که بر دل تو دون حق نگذرد یعنی توحید را چندان غلبه بود که هر چه بخاطر در می آید در توحید
 فرو نماند می شود و بر نکت توحید بر می آید چنانکه در ابتدا همه از توحید برخواست و بر نکت عدو
 شد اینجا همه بتوحید باز فرو شود و بر نکت احد میگرد که گفت کنت له سمعاً و بصراً
 الحدیث و گفت هیچ نماسند او مشاهده لذت نباشد زیرا که مشاهده حق فاسد است که اند
 بوی لذت نیست و از و سوال کردند که از حق تعالی چه خواهی گفت هر چه دید که در او هر چه
 جای افتد و از و پرسیدند که مرید بچه ریاضت کند گفت بصبر کردن بر امر با و شرع و از
 منجاری باز ایستادن و صحبت با صالحان کردن و گفت عطا بر و و گونه باشد که است
 سترایج هر چه بر تو بار و کرامت بود و هر چه از تو زایل شود استدرایج و گفت اگر نماز و
 و بی قرآن بدین بیت روا بودی **بیت** **امتی علی الزمان مجالاً**
ن تری فی الحیوة طلعت حی سنی ان است که از زمانه مجالی میجویم که در همه عمر
 و از و روی به منم **تقلست** که چون وفاتش نزدیک رسید وصیت کرد که آن را

از روی پیوسته ای که علیه و سلم که باز گرفته ام در زبان من نهید همچنان که در
 کورال و برون ظاهر است و خلق بجا است خوشن آنجا را
 و همان آنجا خواهد که فخر است و الله
 اعلم بالصواب الیه المرجع والمآب
 فقط

بعد حمد پر و عفا و نعت سید ابرار بنی است طلاب ذوی الاضام و شایقان ذوالکرام و انبیا
 اوان مسکینت تو امان بعون غایت خالق زمین و زمان و مین توفیق خداوند بهار و خزان حدیقه بدست
 عنوان و کلمه رشادت بنیان فی ذکر احوال الاصفیا و الاقبیا یعنی نسخه تذکرة الایمان من مصنفات
 اسرار ملک و ملکوت و وقف انوار تقدس و جبروت مجمع علوم روحانی بوعدن فیوض سجایای علام
 و فحاشه و هر قدوة السالکین زبدة العارفين ما هر خالق خداوند که جناب مولانا شیخ ابوطالب
 عطار قدس قدس سره العزیز جناب فضیلت صاحب مکارم و مورد محال که آفاق و بر کرید خلاق مظهر
 علم جناب قاضی محمد ابراهیم صاحب بن قاضی نور محمد صاحب یبذری تصحیح در عزیمت موم صاحب
 جناب سید خدا و صاحب تکلم سالک فقط علی صاحب تکلم آید و ملا محمد ابراهیم صاحب فکلی و شیخ
 محمد اکبر صاحب طبع حمیدی واقع بندری کلیه صبح آینه و پیرانه فرمود

| | |
|---|--|
| <p> قطب تاریخ من تاریخ فکرت و ولیده بیان و کرم زمان بنده محمد حاتم که روشن بایست پس برض که شد طبع چه شخه صفت بست ترا رسم و لباس است بیع نما و کرا و لباس است لزوم بخر تو ز حشلاص نه برا خصومت قفل طلسم هوا شکن نقد و </p> | <p> چو شد تذکرة اولیاء منطبع خرد سالش از روی الهام گفت که سر و جد و صماع و کشف و کرامات تذکره اولیا بقیمت ارزان مضرع تاریخ کرده سالک تحریر خوش از روی ارزوست نفس است </p> |
|---|--|

آخری درج شدہ تاریخ پر یہ اطلاق مستعمل
لی گئی تھی مقررہ مدت سے زیادہ رکھنے کی
صورت میں ایک آنہ یومیہ دیرانہ لیا جائے گا۔

۱۔ اگر کسی نے کسی کو دیکھا تو اس کو فوراً
 اطلاع دے اور اس کو گرفتار کر لیا جائے
 تو اس کو سزا دی جائے گی۔
 ۲۔ اگر کسی نے کسی کو دیکھا تو اس کو فوراً
 اطلاع دے اور اس کو گرفتار کر لیا جائے
 تو اس کو سزا دی جائے گی۔
 ۳۔ اگر کسی نے کسی کو دیکھا تو اس کو فوراً
 اطلاع دے اور اس کو گرفتار کر لیا جائے
 تو اس کو سزا دی جائے گی۔
 ۴۔ اگر کسی نے کسی کو دیکھا تو اس کو فوراً
 اطلاع دے اور اس کو گرفتار کر لیا جائے
 تو اس کو سزا دی جائے گی۔
 ۵۔ اگر کسی نے کسی کو دیکھا تو اس کو فوراً
 اطلاع دے اور اس کو گرفتار کر لیا جائے
 تو اس کو سزا دی جائے گی۔
 ۶۔ اگر کسی نے کسی کو دیکھا تو اس کو فوراً
 اطلاع دے اور اس کو گرفتار کر لیا جائے
 تو اس کو سزا دی جائے گی۔
 ۷۔ اگر کسی نے کسی کو دیکھا تو اس کو فوراً
 اطلاع دے اور اس کو گرفتار کر لیا جائے
 تو اس کو سزا دی جائے گی۔
 ۸۔ اگر کسی نے کسی کو دیکھا تو اس کو فوراً
 اطلاع دے اور اس کو گرفتار کر لیا جائے
 تو اس کو سزا دی جائے گی۔
 ۹۔ اگر کسی نے کسی کو دیکھا تو اس کو فوراً
 اطلاع دے اور اس کو گرفتار کر لیا جائے
 تو اس کو سزا دی جائے گی۔
 ۱۰۔ اگر کسی نے کسی کو دیکھا تو اس کو فوراً
 اطلاع دے اور اس کو گرفتار کر لیا جائے
 تو اس کو سزا دی جائے گی۔